

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این روایت تواری از بیوت «اذا توارى من البيوت» است. گفتیم تقریباً همه فقها از این تعبیر موجود در روایت عدول کردند و شاهدش این است که مرحوم وحید بهبهانی هم می‌گوید: «عبر جميع الاصحاب»، حال اگر جمیع اصحاب هم نباشد اکثر فقها این نظر را دارند، «و السر في تعبير الكل بتواری الجدران»؛ یعنی این مسئله‌ای شده برای امثال مرحوم وحید بهبهانی که چرا همه اصحاب یا قریب به اتفاق اصحاب تعبیر موجود در روایت را تغییر دادند. روایت می‌گوید: «اذا توارى من البيوت»، اما فقها می‌گویند: «خفاء الجدران». در جلسه گذشته گفتیم به نظر ما این تغییر در تعبیر، یک امر کاملاً صحیحی است و شواهدش را هم ذکر کردیم.

بررسی واژه «تواری» در قرآن

در این آیه شریفه سوره مبارکه نحل: «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ»<sup>[1]</sup>، مراد از «یتواری من القوم» آن است که او دیگر قوم را نمی‌بیند یا این که کاری می‌کرد که قوم او را نبینند! آنجا کلمه «قوم» دارد و مانعی ندارد بگوئیم «یتواری من القوم» خودش را از قوم مخفی می‌کرد؛ یعنی وقتی به او می‌گفتند که خدا یک دختری به تو داده (در عرب جاهلیت) خودش را از قوم متواری می‌کرد. البته برخی در ترجمه قرآن نوشتند مرد می‌شد و تواری را به معنای تردید بیان کردند که اصلاً تواری به معنای تردید نیست. بنابراین در آیه شریفه کلمه «قوم» دارد و اینجا دارد «من البيوت».

دیدگاه محقق خویی (قدس سره) و ارزیابی آن

وقتی می‌گوئیم «یتواری من البيوت»؛ باید یک کلمه «اهل» در تقدیر بگیریم که مرحوم خوئی تقریباً همین را تصریح دارد و می‌فرماید: «یتواری من اهل البيوت»؛ یعنی اهل بیوت او را نبینند، منتهی علامت این که اهل بیوت او را نبینند این است که جدران از او مخفی بشود. ایشان می‌فرماید تواری من البيوت مقصود «تواری المسافر عن اهل البيوت بحيث لا يروونه»، اهل بیوت این را نبینند. بعد می‌فرماید: «و من المعلوم أن معرفة هذا المقدار متعذرٌ بالإضافة إلى المسافر إذ لا طريق له إلى احراز أنهم يروونه أو لا يروونه لأجل ذلك عبر الفقهاء بل لازم هذا الامر و هو خفاء الجدران حيث إن المسافر إذا نظر إلى جدران البيوت فلم يرها»<sup>[2]</sup>؛ چون مسافر وقتی بیرون آمد جدران را ندید یقین پیدا می‌کند که اهل بیوت نیز او را نمی‌بینند.

به نظر ما، اولاً تقدیر خلاف اصل است، ثانیاً این که بگوئیم اهل بیوت او را نبینند، «لا ينفع بعنوان المسافر»، به عنوان علامیت. ثالثاً، همان مسئله مبدأ مسافر بود، وقتی ما مبدأ مسافت را بیوت قرار می‌دهیم، قرینه مناسبت حکم و موضوع هم این است که اینجا ملاک خود موضوع باشد.

شاهد بسیار خوب دیگری بر این سخن حدیث دهم باب ششم است:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) كَانَ إِذَا خَرَجَ مُسَافِرًا لَمْ يُقَصِّرْ مِنَ الصَّلَاةِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ أَحْلَامِ الْبُيُوتِ وَإِذَا رَجَعَ لَمْ يُتِمِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَدْخُلَ أَحْلَامَ الْبُيُوتِ.<sup>[3]</sup>

این روایت اگرچه ضعیف السند است و نمی‌تواند به عنوان دلیل قرار گیرد، اما به عنوان مؤید می‌تواند باشد، «حتی یخرج من احلام البيوت»؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کاری به اهل بیوت نداشت. احلام هم گفتیم در این نسخ و سائل احلام دارد که احتلام غلط است، احلام یعنی اجسام یعنی همین دیوارهای بیوت، این یک مؤید و شاهد بسیار خوبی بر این مطلب است. لذا ما با این چهار قرینه به این نتیجه می‌رسیم که اصلاً بحث اینکه اهل بیوت این را نبینند نیست (تا بگوئیم این ملاک است و بعد هم لازمه‌اش این است که دیوارها را نبینند)، این کاملاً چیزی است که برای ما خلافتش ثابت است.

صاحب جواهر (قدس سره) چهار پنج قرینه می‌آورد که عمده‌اش همین نکات است<sup>[4]</sup>، البته ایشان به احلام و به قرینه مناسبت حکم و موضوع اشاره نمی‌کند. پس چون این بحث برای بحث‌های بعدی مهم است باید روشن بشود، ما می‌بینیم به تعبیر وحید بهبهانی همه اصحاب این تعبیر را تغییر داده‌اند. صاحب جواهر می‌گوید: بعضی از متأخرین همان تعبیر روایت را آوردند ولی کثیری از اصحاب تعبیر را تغییر دادند، باید دید سرش چیست؟ یعنی بحث «اهل» اینطور که مرحوم خوئی می‌فرماید نیست (تا بگوئیم اهل بیوت او را نبینند)، بلکه ملاک نفس البیوت است. صاحب جواهر (قدس سره) تصریح می‌کند که احتمال اراده من فی البیوت مدفوع است و در آخر می‌گوید: «فعلم کون المعتبر خفاء نفس البیوت لا من فی البیوت».

نتیجه این که علامت خفاء الجدران است، بگوئیم این به مقداری پرود «یتواری من البیوت»، طبق آن بیان خوبی که مرحوم حکیم فرمودند. وقتی این طرف احتمال اشکال دارد یتعین بر این که این بیوت را نبینند؛ چون ما این طرفش نمی‌توانیم بگوئیم که او اهل بیوت را نبیند، یتعین که او خود بیوت را نبیند «و هذا هو خفاء الجدران».

#### جمع‌بندی بحث

وقتی این قرائن را منضم به هم کنیم اطمینان حاصل می‌شود: 1. یک کلمه‌ای باید تقدیر بگیریم، 2) چه مناسبتی دارد که شارع بگوید اگر اهل بیوت این را ندیدند این علامت می‌شود بر این که نمازت را قصر کن، بلکه باید یک معیار به مسافر بدهد، 3) قرینه مناسبت حکم و موضوع که به نظر من بسیار خوب است که شاید از همه اینها بهتر شاید، 4) عبارت: «احلام البیوت» در روایت است. با این تعبیر چه می‌کنید؟ اینجا که اهل را نمی‌توانید در تقدیر بگیرید، روایت ضعیفه به عنوان مؤید می‌تواند باشد. وقتی اینها را به هم ضمیمه کردیم شما در «احلام البیوت» اهل را می‌توانید تقدیر بگیرید یا نه؟ فرض کنید روایت صحیحه است، برای مثل صاحب وسائل (قدس سره) این روایت را معتبر می‌داند، حال که معتبر می‌داند و ما معتبر نمی‌دانیم به عنوان مؤید است آیا در این روایت اهل را می‌شود در تقدیر گرفت؟

شما به لغت که مراجعه کنید لغت «واریت» را به معنای استتار است. «وَرَى» را به معنای «استتر» معنا می‌کند، حتی «تواری» به معنای «استتر» است. ولی در آن معنای «بعد» اشراب شده است. وقتی به لغت مراجعه می‌کنید باز باید ببائید در عرف و استعمالات، وقتی می‌گویند بعد اشراب شده، کلمه «وراء» یعنی چه؟ وراء یعنی پشت، این که چیزی که به پشت قرار می‌دهید دیده نمی‌شود. فرض کنید انسان پشت خودش را نمی‌بیند، ولی استتاری که در آن بعد وجود دارد این وقتی با «من» می‌آید، «یتواری

من القوم» یعنی «یبتعد من القوم»، این خودش را از قوم دور می‌کرد.

به بیان دیگر ممکن است اینطور بگوئیم که استتار در آن اشراب شده یا عکسش، حالا فرق نمی‌کند و اینها لازم و ملزوم هستند، شما «یتواری من القوم» را چه معنا می‌کنید؟ یعنی خودش را می‌پوشاند یا خودش را دور می‌کرد؟ خودش را دور می‌کرد. «من سوء ما بشر به»؛ یعنی مردم به او گفته بودند یا یک کسی به او گفته بود که تو دختردار شدی این متواری می‌شد و خودش را دور می‌کرد؛ یعنی یک جایی می‌رفت کسی او را نبیند، خودش را از دید مردم دور می‌کرد. البته روی کلام آقای حکیم که خیلی در این تعابیر لغات عرب دقیق است، بعد حتما اشراب شده است.

نتیجه آن که به نظر ما این تغییر در تعبیر لکنه فنیة علمیه صناعیه است و مجرد تفنن نیست، نمی‌شود گفت اینها بعضی‌هایشان اینطور بگویند، اینجا تفنن در عبارت نیست. البته ممکن است فقها برای تصرف در این روایت یک قرینه‌ای پیدا کردند و یاداً به ید اخذ کردند، مرحوم بروجرودی فرموده ممکن است روایتی بوده که به دست ما نرسیده ولی ممکن است قرینه‌ای بوده و از جمله قرینه‌اش خود «احلام البیوت» است که به نظر ما اگرچه روایت ضعیف السند است ولی جمعی این روایت را معتبر می‌دانستند و در کتبشان آوردند و استناد هم کردند، ما هیچ شاهی نداشته باشیم، شما گاهی اوقات می‌گوئید این قرائن ظنیه خود را کنار بگذارید، روایت که می‌تواند قرینه بر روایت دیگر باشد و در روایت «احلام البیوت» مسلم نمی‌توانیم کلمه اهل را در تقدیر بگیریم. بنابراین مراد خفاء الجدران است.

#### بررسی معنای خفاء الجدران و خفاء الاذان

بحث دوم این است که «ما هو المراد من خفاء الجدران و ما هو المراد من خفاء الاذان»؟ در مورد جدران باید گفت: بلاد قدیم یک سور داشته که از دیوار بیوت خود بلد فاصله داشته و مثل قلعه که درست می‌کردند که مراد از جدران، سور بلد نیست، بلکه بیوت یعنی بیوت البلد، همچنین مراد این بیوت مرتفع در زمان ما هم نیست، بلکه بیوت مرتفعه‌ی در زمان صدور روایت است؛ یعنی این بلد خانه‌هایی دارد، آخرین خانه‌های شهر را وقتی بیرون می‌آید آنها را نبیند.

در مورد خفاء الاذان نیز باید گفت: یک اذانی داریم در مأذنه، یک اذانی داریم در غیر مأذنه، این ظاهرش وقتی می‌گوید: اذان بلد؛ یعنی اذانی که در مأذنه می‌گویند و گرنه آن کسی که در حیاط خانه‌اش ایستاده و اذان می‌گوید دلالت ندارد؛ یعنی اگر در مأذنه شهر اذانی گفته شود آن هم نه با بلندگو، بلکه با صدای عادی، حالا اگر در یک شهری مساجد متعدد هست مأذنه‌های متعدد است، فقها می‌گویند اینجا آن مسیری که در سمت این مسافر قرار دارد؛ یعنی مسافر وقتی عبور می‌کند آخرین مسجدی که مأذنه دارد و آنجا اذان می‌گویند ملاک این است، لذا گفته‌اند مراد متعارف از جدران و متعارف از اذان است و وقتی می‌گویند خفاء الجدران یعنی جدران متعارفه و اذان متعارف.

بعد از این که این معنا روشن شد، بحث اصلی شروع می‌شود که صحیحه محمد بن مسلم می‌گوید: «اذا تواری من البیوت» یعنی «اذا خفی علیه الجدران»، طبق تعبیر مشهور قریب به اتفاق و آنچه ما اختیار کردیم یا روایات دیگر که مسئله خفاء الاذان را مطرح می‌کنند، اگر ما بگوئیم متعارف از این دو هم ملاک است (که ظاهرش همین است و اصلاً ما عناوین وارده در روایات را باید حمل بر متعارف کنیم)، در اینجا یا می‌گوئیم همیشه خفاء الاذان قبل از خفاء الجدران است؛ یعنی یک مسافری که از شهر بیرون می‌آید اگر در دو کیلومتری یا یک کیلومتری صدای اذان را نمی‌شنود، البته باز سامع هم باید گوشش عادی باشد، چشمش باید متعارف باشد، نه افرادی که فرض کنید چشم‌شان غیر متعارف است و فاصله‌های خیلی دور را هم می‌بینند! ما وقتی روی متعارف جلو می‌آئیم یک کیلومتری خفاء الاذان می‌شود اما هنوز خفاء الجدران نشده است.

به بیان دیگر، اگر ما بگوئیم این دو به حسب واقع و خارج متفوقاند بحثی وجود ندارد و دو تا علامت هستند یا دو تا معیار هستند

که هر دو اتحاد در وجود دارند؛ یعنی در جایی که خفاء الاذان است خفاء الجدران هم هست و بالعکس، بحثی نیست، اما اکثر فقها این را می‌گویند و واقع نیز همین‌طور است که خفاء الاذان قبل خفاء الجدران است. گاهی اوقات بعضی می‌گویند ممکن است این‌طور نباشد؛ یعنی بین این دو تا عموم و خصوص من وجه باشد، «یتفق خفاء الاذان» و خفاء الجدران نشود یا خفاء الجدران باشد خفاء الاذان نشود.

البته باید توجه داشت که در اینجا نباید این بحث را مطرح کرد که بعضی گفته‌اند: اصلاً ممکن است کسی در این شهر نباشد که اذان بگوید؛ زیرا فعلیت اینها ملاک نیست، بلکه وجود تقدیری اینها ملاک است؛ یعنی حتی اگر فرض کنید یک شهری زلزله‌ای آمده و تمام بیوتش خراب شده، بگوئیم اینجا موضوعی برای خفاء الجدران نیست؟! یا کسانی مانند مرحوم خوئی که اهل را در تقدیر می‌گیرند اگر اشکال بشود که در جایی اهل ندارد، فعلیت اینها ملاک نیست.

بنابراین باید این نکته را در نظر بگیرید که فعلیت اینها به هیچ وجهی مقصود نیست، بلکه می‌گوئیم بر فرض این که این بلد بیوت داشته باشد، دیوارهایش تا چه مکانی پیدا است؟ بر فرض این که اینجا یک کسی اذان بگوید تا چه فاصله مکانی این اذان را می‌شنویم؟ لذا یک بحث‌هایی گاهی اوقات در کلمات فقها شده که آیا جایی که این دو تا اصلاً فعلیت ندارد، آنجا بگوئیم شارع علامتی برای قصر قرار نداده، جایی که یکی هست و دیگری نیست باید یکی را بر تقدیر بگیریم، چون مسلم مراد فعلیت این دو تا نیست.

بعضی گفته‌اند: اگر این در غیر وقت اذان رفته، ولی شما فرض را در ده دقیقه یا پنج دقیقه به اذان ظهر، از شهر خارج می‌شود و صدای مؤذن را می‌شنود تا یک جایی می‌آید که صدای مؤذن را نمی‌شنود، در آنجا می‌گوییم اهل این را ببینند این از کجا بفهمد که اهل این را ببینند یا نه؟ لذا ما می‌گوئیم شما در یک وقت اذان خارج شو ببین کجا برایت خفاء الاذان می‌شود همان را ملاک قرار بده.

لذا بعضی اصرار دارند به این که این دو تا متقاربنند یا می‌گویند متفوق‌اند، (1) اگر متفوق‌اند که تعارضی نیست. (2) یا متقاربنند باختلافِ سیر که شارع از آن اغماض کرده و رفع ید کرده، اگر ما این دو حرف را زدیم اصلاً بین این دو دسته روایات هیچ تنافی‌ای وجود ندارد.

لذا اگر فقهی اینها را متفق یا متقارب بدانند، منتهی مقاربی که اختلافشان سیر است و شارع می‌گوید این مقدار اختلاف دیگر مسئله‌ای نیست، اینجا هیچ بحثی وجود ندارد و اصلاً بحث در اینجا تمام می‌شود، اما اگر گفتیم اینها دو تا علامت یا دو تا حدّ مختلف و متغایرنند، حال تغایرشان یا به این باشد که خفاء الاذان همیشه قبل از خفاء جدران است آن هم نه با فاصله کمی (بگوئیم یک کیلومتر که کم نیست، یک وقت پنجاه متر صد متر است اما یک کیلومتر کم نیست)، یا بگوئیم امکانه مختلفه است و اذان مختلف است جدران مختلف است لذا روی اختلاف جدران و اختلاف اذان بگوئیم پس نسبتشان عام و خاص من وجه است (که «قد یتفق خفاء الجدران» اما خفاء الاذان نیست، «قد یتفق خفاء الاذان» اما خفاء الجدران نیست و گاهی اوقات هم «یتفق معاً»)، اگر این را گفتیم حال باید بیائیم بحث کنیم چگونه می‌توان این تنافی بین العلامتین در این روایات را حل نمود؟

#### جمع‌بندی بحث

ترتیب بحث تا اینجا این شد که اولاً، بعد از این که این دو تا با هم تغایر دارند، به این بیانی که گفتیم، «هل یوجد التعارض» بین این دو طائفه از روایات؛ یعنی ممکن است کسی بگوید: با وجود تغایر تعارضی نیست که اگر تعارض نشد که هیچ، اما بر فرض تعارض ضوابط باب تعارض چیست؟ در مرحله اول باید دید جمع عرفی امکان دارد یا نه؟ اگر دیدیم جمع عرفی امکان نداشت نوبت به مرجحات می‌رسد. در مرحله سوم، اگر دیدیم مرجحاتی وجود نداشت و هر دو طایفه متکافئین شدند آن وقت باید

مبنايمان را ببينيم آيا در متكافئين بر اساس اصل اولی تساقط است، بر اساس اصل دومی روايات تخيير است، بگويم «اذن فتخير». ما وقتی می خواهيم تعارض را درست كنيم بايد ببينيم آيا اينها سبب تام است سبب منحصر است؟  
و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

- [1] □ «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أُمْسِكْهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» سورة نحل، آيه 59.
- [2] □ «و من المعلوم أن معرفة هذا الأمر متعذر بالإضافة إلى المسافر، إذ لا طريق له إلى إحراز أنهم يرونه أو لا يرونه، و لأجل ذلك عبّر الفقهاء بلازم هذا الأمر و هو خفاء الجدران، حيث إن المسافر إذا نظر إلى جدران البيوت فلم يرها و خفيت عنه يظهر له بوضوح أن أهل البيوت أيضاً لا يرونه، و أنه متستر و متوار عنهم، لما بينهما من الملازمة، فجعلوا هذا معرّفاً لذلك. و لا بأس به.» موسوعة الإمام الخوئي، ج 20، ص: 194-193.
- [3] □ قرب الاسناد- 68؛ وسائل الشيعة؛ ج 8، ص: 473، ح 11203-10.
- [4] □ «و لعل اختيار الأصحاب هذا التعبير على ما في الصحيح لإرادة بيان كون المراد به ذلك، إذ المواراة عن البيوت لا سبيل إلى معرفة المسافر لها على التحقيق إلا باستتاره عنهما، و احتمال إرادة من في البيوت من البيوت في الصحيح يدفعه- مع أنه إضمار بلا قرينة، و عدم معلومية كون من في البيوت على السطوح أو الأرض، و مقدار الارتفاع و الانخفاض و نحو ذلك- أن المناسب حينئذ أن يقدره باستتار من في البيوت عليه لأنه هو الذي يستطيعه المسافر حتى يكون علامة، ضرورة عدم معرفته أنه استتر عن أهل البيوت أو لا، إذ ذاك أمر لا يرجع إليه، اللهم إلا أن يجعل ذلك على سبيل التخمين، و فيه أنه لا وجه له مع تمكنه منه على طريق التحقيق بأن ينظر الى من في البيوت و لم ير أحدا منهم، فيعلم أنه توارى عنهم، لأن الغالب مساواة الأشخاص و الأنظار، فلو كان ذلك هو العلامة لاعتبر الشارع الطريق إليها، فعلم كون المعتبر خفاء نفس البيوت لا من فيها.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج 14، ص: 291-292.